**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011206**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

شرط تمکن تصرف در جمیع اصناف زکویه معتبر است یا در خصوص نقدین یا در اصناقی که حول در آن معتبر است عرض کردیم که سه روایت است ممکن است این سه را مطلق بدانیم نسبت به کل روایت از این سه روایت یکی را در کلام آقای هاشمی وارد شده بود و مورد بحث قرار داده بودند که روایت عبدالله بن سنان است در روایت عبدالله بن سنان تعبیری که وارد شده این است «لاصدقة علی الدین و لا علی المال الغائب عنه حتی یقع فی یدک» خوب ایشان می خواهند بگویند که این روایت هم اطلاق ندارد و خصوص نقدین مراد است به خصوص آن چه که در این روایت روی آن تکیه می کنند این است که نسبت به غلات این اطلاق ندارد چون نسبت به انعام بحث مجزا می کنند اونی که توی این روایت بیشتر مورد نظر آقای هاشمی است عدم اطلاقش نسبت به غلات است سه استدلال دارند یک: کلمه مال اطلاق ندارد نسبت به غیر نقدین. این قرینه اول بحثش گذشت. دوم: قرینه دوم می گوید «عدم تناسب التعبير بالمال الغائب خصوصاً مع عطفه على الدين مع الغلات، فإنّها ليست مالًا في معرض الضياع أو الغياب عن مالكه. والحاصل هذا التعبير يناسب الأموال المنقولة لا غير المنقولة كالغلات.» که عمدتا تکیه اش این است که این روایت غلات را نمی گیرد اما انعام را می گیرد یا نمی گیرد از این نمی خواهند اطلاقش را نسبت به انعام زیر سوال ببرند خوب این وجه دوم همان وجهی است که جلسه قبل عرض کردم لایخلو عن وجه. اول توضیحی بدهم اینکه ایشان می گوید خصوصا مع عطفه علی الدین این عطف بر دین چه خصوصیتی دارد پاسخ این است که نوعا نقدین دین داده می شود به همین جهت است که در دین روایات متعددی دارد که دین بعد از گرفتن زکات درش نمی آید حتی یحول علیه الحول. دین اگر به معنای عام باشد اختصاصی به نقدین ندارد و غلات حتی انعام را شامل می شود همه اینها را ممکن است قرض بدهند ولی این معنای عام مراد نیست چون در آن حول معتبر نیست اگر دین متعارف در این روایات باشد دین متعارف نقدین است حالا یکسری از روایات که انصراف به نقدین دارد با این قرینه که عرض شد را بیان کنیم: ج9 جامع الاحادیث روایت 13016 : صحیحه اسحاق بن عمار: «قال قلت لابی إبراهیم علیه السلام الدین علیه زکاه فقال لا حتی یقبضه قلت فإذا قبضه أیزکیه فقال لا حتی یحول علیه الحول فی یدیه.» حول را معتبر کرده است.

روایت بعدی:‌سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن إبراهیم ابن أبی محمود قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام الرجل تکون له الودیعه والدین فلا یصل إلیهما ثم یأخذهما متی تجب علیه الزکاه قال (إذا - یب) اخذهما ثم یحول علیه الحول (و - صا) یزکی. هم در مورد ودیعه هم در مورد دین ، اگر فردهای متعارفشان را در نظر بگیریم اختصاص به نقدین ندارد ولی اگر بخواهیم متعارف هر دو را در نظر بگیریم متعارف آنها نقدین است. ودیعه هم نوع متعارفش این بوده که از این استفاده می شود که پول را ودیعه می گذاشتند گاو و شتر و اینها چیزی نبوده که نیاز به حفظ به اون معنا داشته باشد. انصراف به متعارف داشته. البته اینجور نیست که مسئله ودیعه انعام خیلی غیر متعارف باشد نمی خواهم بگویم شاذ است ولی ودیعه متعارف تر ودیعه نقدین بوده.

به قرینه ثم یحول علیه الحول، می فهمیم که مراد از ودیعه و دین آن چیزی است که کاملا متعارف است. این دو با هم است دیگه. دین انعام خیلی ؟؟؟؟ است اما ودیعه انعام ؟؟؟؟نیست کاملا متعارف را برای همین تعبیر کردم.

س: انعام مگر مثلی نیست.

پاسخ: قیمی است. حالا اونش خیلی مهم نیست که قیمی یا مثلی باشد.

روایت سوم: علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال وسألته عن الدین یکون علی القوم المیاسیر إذا شاء قبضه صاحبه هل علیه زکاة فقال لا حتی یقبضه ویحول علیه الحول.

قید حول در این روایت معتبر است.

همچنین روایات دیگری که آدرس آن را نقل می کنم 1322، 1723، 1725، 13026،

و منها یظهر نکته ای که می خواهم عرض کنم این است که در بعضی از روایات هم کلمه مال به کار رفته هم کلمه دین به کار رفته است جمع بین این دو شده، این روایات قرینه بر این نیست که به جهت مال انصراف پیدا کرده به نقدین. در بحث سابق عرض می کردیم که روایتی نداریم که ثابت کند مال انصراف به نقدین دارد این روایات بعدی هم کلمه مال دارد هم کلمه دین دارد و قرض دارد ممکن است که به جهت انصراف قرض باشد.

روایت زراره: عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام رجل دفع إلی رجل مالا قرضا علی من زکاته؟ علی المقرض أو علی المقترض قال لا بل زکاتها ان کانت موضوعة عنده حولا علی المقترض قال قلت فلیس علی المقرض زکاتها قال لا یزکی المال من وجهین فی عام واحد ولیس علی الدافع شئ لأنه لیس فی یده شئ انما المال فی ید الاخر فمن کان المال فی یده زکاه.

تعبیر اینکه مقترض مال در دستش است ولی مقرض مال در دستش نیست از این نکته ای استفاده می شود که ما با این نکته کار داریم. اون این است که ما یک شرط داریم به نام شرط مالکیت یک شرط داریم به نام تملک از تصرف به نظر می رسد که یک شرط هستند شرط است که باید در دستش باشد به گونه ای که همه تصرفات را بتواند انجام دهد برای اینکه این شرط تحقق پیدا کند باید هم ملکش باشد هم تمکن در تصرف داشته باشد این دو شرط یک شرط است به عنوان جامع.

تمکن از تصرف بالفعل ، شرطش این است که هم مالکش باشد هم در دستش باشد مالکیت هم به عنوان تمکن از تصرف موضوعیت دارد. تعلیل نمی کند در مورد مقترض چون مالکش نیست می گوید چون در دستش نیست در واقع آن چیزی که مدار است در دست بودن است یک نکته عقلایی دارد که به آن اشاره خواهم کرد.

فمن کان المال فی یده زکاه. این مقترض است که مال در دستش است و تصرف بالفعل دارد طرف خیال کرده بود اینکه تمکن از تصرف دارد اصلا مالکش نیست می گوید قال قلت أفیزکی مال غیره من ماله؟ از مال خودش زکات بده ؟ امام می گوید نه. اونی که تمام تمکن دارد اون هم مالک است . تمکن کامل ملازمه دارد با مالکیت. فقال إنه ماله ما دام فی یده ولیس ذلک المال لاحد غیره.

سوال: این سوال از زراره بعید نیست؟ پاسخ: نه بعید نیست بحث اصلی اهل تسنن همین حرف هاست. امام اینجا دارد دقیقا نقطه حساس بحث را می زند سنی ها مال مقرِض می دانند امام علیه السلام می گوید مدار مالکیت نیست مدار تمکن از تصرف است مالکیت هم به اعتبار تمکن از تصرف چیز شده. وقتی تکیه امام روی تمکن از تصرف است زراره تصورش این می شود که مقرض با این مالی که در اختیار مقترض می گذارد تملیک نکرده است امام علیه السلام می گوید تملیک کرده و همین تملیک باعث می شود که در ملک مقترض در بیاید و موضوع شود برای تمکن از تصرف که تمکن از تصرف موضوع است برای زکات.

فقال إنه ماله ما دام فی یده ولیس ذلک المال لاحد غیره ثم قال یا زراره أرأیت وضیعه ذلک المال وربحه لمن هو وعلی من هو. امام علیه السلام می خواهد نکته عقلایی زکات را بیان کند می گوید زکات نکته اش نفس مالکیت مالک نیست مالکیتی که طرف نتواند از آن استفاده کند. نکته اش بهره بری است و این بهره بری مربوط به مقترض است نه مقرض. مقرض چون مال را در اختیار متقرض گذاشته در آن نمی تواند تصرف کند متقرض می تواند تصرف کند قلت للمقترض قال فله الفضل وعلیه النقصان همین مقترض که می تواند در این مال تصرف کند زکات بر گردنش می آید. وله ان ینکح ویلبس ویأکل منه ولا ینبغی له ان یزکیه بل یزکیه فإنه علیه. تمام اختیارات دستش است از آن طرف زکات ندهد؟ نه بل یزکیه. زکات نییجه این است که می تواند در این مال تصرف کند نکته ملاک شرعی در واقع مناط شرعی تمکن از تصرف است و این مقترض است که تمکن دارد. ملکیت خصوصیت ندارد. مالک چرا مالک است امام از اول می توانست بفرماید چون مالک است اما نگفتند گفتند «فمن کان المال فی یده زکاه» چرا لقمه را پیچودند که زراره به اشتباه بیفتد امام می خواهد بگوید نکته اش امکان بهره بری است این امکان بهره بری مال مقترض است در بحث قرض. البته اینجور نیست که هر کسی که مالک باشد امکان بهره بری داشته باشد شرط لازم برای زکات مالکیت نیست موضوع زکات امکان بهره بری است کل مالک امکان بهره بری ندارد ولی کل من له امکان بهره بری در مسئله قرض، مالک است قرض مشکلش این نیست که دست مقترض نیست دست مقترض است دست مقرض نیست. اینجا مناط و نکته زکات را تبیین می کند.

نکته ای که می گفتیم به روایت سدیر صیرفی نمی شود تمسک کرد ذاتا نمی شود تمسک کرد این را توضیح خواهم داد.

پاسخ به سوال: در دستش است یعنی می تواند شرعا همه کارها را انجام دهد تمکن شرعی از تصرف در این مال دارد. مقرض تملیک کرده ولی هنوز در ذمه متقرض مالک است. مالکیت می تواند مالکیت در عین باشد می تواند در ذمه باشد امام با این تعبیرات می فرماید موضوع در چیز مالکیت در عین است نه ذمه باید بتواند در این عین زکوی تصرف کند و زکات هم به این عین زکوی تعلق می گیرد. امکان تصرف در این ملک منشأ می شود که زکات در این عین بیاید و مقرض ولو مالک است در ذمه مقترض. ولی مالک عین خاص نیست و زکات به عین خاص تعلق می گیرد .

خوب شبیه این تعبیر که هم مال را به کار برده هم قرض روایات دیگری هست: 1323-1325-1326 – 1327 – هم دین و قرض به کار رفته هم مال و در اینها حول هم معتبر دانسته شده اینها معنایش این است که دین انصراف دارد قرض انصراف دارد به نقدین. با توضیحی که داده شد. و وقتی انصراف پیدا کرد ما بگوییم مال غایب هم انصراف پیدا می کند به نقدین. البته همان مشکل که گفتم خیلی روشن نیست که دین این انصراف به فرد متعارف است. فرد متعارف دین نقدین است ولی فرد متعارف مال غایب، نقدین نیست. اگر ما خود آن مال غایب را متعارفا گفتیم نقدین است خوب که آقای هاشمی روی این هم می خواهد استدلال کند که متعارفش نقدین است یا لااقل غلات نیست. اگر آن مطلب را کنار بگذاریم یعنی آن پاسخی که ایشان چیز کرده بخواهیم از عطف به دین نتیجه گیری کنیم این درست نیست عطف به دین کاری نمی کند چون عطف به دین معنایش این است که ناظر به متعارف است ناظر به متعارف اگر ما مال متعارف را بگوییم که غلات را هم شامل می شود اگر اشکال بعدی را مطرح نکردیم و گفتیم غلات را هم شامل می شود آن کنار دین قرارگرفتن نکته ای را اثبات نمی کند عمده اش آن تکیه بعدی است و الا تکیه اولش مهم نیست می گوید فإنها لیست مالا فی معرض الضیاع و الغیاب عن مالکه می گوید مال الغایب عنک حتی یقع فی یدک مالی که از شما غایب است تا این که به دست شما برسد می گوید این مال منقول است که ممکن است غایب باشد ممکن است حاضر باشد حالا من این را اضافه می کنم اعتبار حضور و غیاب، خود من باشم من وقتی می روم مسافرت این مال از من غایب است وقتی من بر می گردم این مال در دست من قرار می گیرد. اینجوری معنا کنیم بگوییم در دست قرارگرفتن یک موقع به خاطر این است که آن مال در دست من نبوده بعدا در دست من قرار گرفته ، و یک موقع به خاطر این بوده که من نزد آن مال نبودم اینجوری . بگوییم این خلاف ظاهر است.

ولی نکته ای که اینجا وجود دارد اگر ما بودیم و تنها این یک روایت ، مطلب ایشان درست بود ولی به قرینه سایر روایات که خود آقای هاشمی که عنوان بندی که می کند چند دسته روایات ذکر می کند می گوید طایفه اول ما ورد فی المال الغایب عن مالکه أو الغایب مالکه عنه. مال غایب از مالک یا مالی که مالک از آن غایب است و روایات متعدد دیگری که وجود دارد به قرینه مجموعه این روایات مالی که غایب از مالک باشد خصوصیت ندارد مهم این است که من و مال فاصله داشته باشیم و اشاره به همین نکته ای است که در روایت زراره است یعنی بتوانم در مال تصرف کنم تمکن در تصرف در مال داشته باشم . یعنی فی نفسه اگر بود کلمه مال غایب ، مدلول مطابقی اش غلات را نمی گیرد ولی با قرینه روایات دیگر از باب مثال است شبیه رجل است که با توجه به روایات دیگر برای مثال از مطلق است. المال الغایب عن مالکه، مثال است برای مالی که مالک نمی تواند در آن تصرف کند مالی که نزد مالک نیست چه به خاطر اینکه مال غایب از شخص باشد و چه اینکه مالک ، غایب از مال باشد. به نظر می رسد با توجه به مجموع روایات، المال الغایب عنک یعنی المال الغایب عنک او المال الذی انت غایب عنه. «حتی یقع فی یدک» هم خصوصیت ندارد وقوع در ید موضوع است برای امکان تصرف یعنی برای اینکه بتواند تصرف کند و الا وقوع در ید و نبودن خصوصیت ندارد. بنابراین این روایت به قرینه سایر روایات مراد از المال الغایب عنک مراد جدی اش آن مالی است که مالک نمی تواند در آن تصرف کند به دلیل غیبت. خوب این اطلاق دارد و همه اقسام را شامل می شود.

سوال: بدو صالح و اشتداد که زمان تعلق زکات است که تصرف معنا ندارد تازه این دونه مقداری چیز شده من تصرف کنم یعنی چکار کنم؟ چکار می تونم بکنم؟

پاسخ: بفروشد.

این نکته را هم ضمیمه کنیم که در بحث زکات در غلات آن کسی که موقع تسمیه یا وجوب ، مالک است آن شخص زکات بهش تعلق می گیرد مالکیت در آن حین مهم است و مالکیت هم از روایات استفاده می شود که خصوصیت ندارد مالک بودن از باب امکان تصرف است مقدمه است در آن چیزهایی که حول معتبر است مالکیت به این معنا یعنی مالکیتی که امکان تصرف می آورد در کل حول معتبر است در غلات در حین بدو صلاح یا حین تخمیه مالکیتی که امکان تصرف درش است آن معتبر است .

سوال: آقایان که هیچکدام تصرف اعتباری را قبول نکردند گفتند باید تصرف تکوینی باشد آنها تصرف در غلات را چگونه توضیح می دهند؟

پاسخ: باید دید خودشان چه پاسخی دارند.

مطلب سوم ایشان می گوید « ظهور الحديث- كما في سائر أحاديث الباب- في النظر إلى المال الذي يتعلّق به الزكاة بما هو مال يحفظ ويكنز عند صاحبه بحيث لولا غيابه عن يد مالكه كان متعلّقاً للزكاة عنده» و ایشان می گوید حدیث ظهور دارد که مال از آن جهتی که حفظ می شود و کنز می شود نزد صاحبش از آن جهت. هیچ دلیلی هم ذکر نمی کند. بحیث که می گوید درست است ولی این بحیث ربطی به مطلب قبلش ندارد. بحیث می گوید این مال از آن جهتی که از مالک غایب نشده متعلق زکات است خوب بله. این بحیث غلات را شامل می شود آن قبلی غلات را شامل نمی شود همین مقدار که. ایشان می گوید این ناظر به یک مالی است که در یک مدتی در دست مالک است. حفظ می شود و کنز می شود این از کجای عبارت فهمیده در می آید. که یک مدتی باید باشد میخواد بگوید که غلات را که درش حول معتبر نیست آن را شامل نمی شود. این را نفهیمدم. « وهو لا يناسب الغلات أيضاً التي يكون الزكاة فيها على النتاج والمحصول المتولّد زمان انعقاده وتولّده، وليس زكاةً على نفس المال من جهة كنزه وحفظه، فتوهم إطلاق هذه الرواية للغلات في غير محلّه.» این نکته خاصی ندارد.

علی ای تقدیر اون نکته اولش را که کنار بگذاریم این دو نکته اخیر در مورد این روایت است. ما سه روایت داشتیم دو روایت دیگر که ذکر کردم روایت 12989 بود «عَنْ عِیصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ مَالَ امْرَأَتِهِ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ أَ عَلَيْهَا زَكَاةٌ قَالَ إِنَّمَا هُوَ عَلَی الَّذِی مَنَعَهَا[[1]](#footnote-1)» که قیود آقای شاهرودی را ندارد. همچنین 12980 «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَمْلُوكٌ‏ فِی‏ يَدِهِ‏ مَالٌ‏ أَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا قُلْتُ وَ لَا عَلَی سَيِّدِهِ قَالَ لَا إِنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَی سَيِّدِهِ وَ لَيْسَ هُوَ لِلْمَمْلُوكِ[[2]](#footnote-2)» به سید که نرسیده سید که امکان تصرف درش ندارد مملوک هم که مالک آن نیست بنابراین زکات به هیچ کدام تعلق نمی گیرد از نظر سندی موثقه است. بحث سندی را کار نداریم.

دو نکته دیگر در کلام آقای شاهرودی است که فردا در مورد آن صحبت می کنم یکی در مورد روایت سدیر صیرفی است که ایشان می گوید از تعلیل روایت ، اطلاق گرفته اند که ایشان می گوید اطلاق ندارد. مطلب دوم مناسبات حکم و موضوع است که فردا صحبت می کنیم در بحث های آینده نکته ای ایشان دارد. در بحث اینکه زکات خصوص نقدین است و انعام را شامل نمی شود یک ثانیا دارند می خواهد بگوید چرا در انعام نیست چون هیچ روایتی نداریم که در مسئله انعام تمکن از تصرف را بخصوصه ذکر کرده باشد این را فردا صحبت می کنیم.

بحث روایت اخلاقی:

یک روایت است در مورد نام ماه رجب و شعبان و رمضان نکاتی را عرض کنم:

« وَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ رَجَبٌ‏ شَهْرُ الِاسْتِغْفَارِ لِأُمَّتِي‏ أَكْثِرُوا فِيهِ‏ الِاسْتِغْفَارَ فَإنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ‏ وَ شَعْبَانُ شَهْرِي اسْتَكْثِرُوا فِي رَجَبٍ مِنْ قَوْلِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ اسْأَلُوا اللَّهَ الْإِقَالَةَ وَ التَّوْبَةَ فِيمَا مَضَى وَ الْعِصْمَةَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ آجَالِكُمْ وَ أَكْثِرُوا فِي شَعْبَانَ الصَّلَاةَ عَلَى نَبِيِّكُمْ وَ أَهْلِهِ وَ رَمَضَانُ شَهْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اسْتَكْثِرُوا فِيهِ مِنَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِير وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّمْجِيدِ وَ التَّسْبِيحِ وَ هُوَ رَبِيعُ الْفُقَرَاءِ وَ إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ‏[[3]](#footnote-3) الْأَضْحَى لِتَشْبَعَ الْمَسَاكِينُ مِنَ اللَّحْمِ فَأَظْهِرُوا[[4]](#footnote-4) مِنْ فَضْلِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكُمْ عَلَى عِيَالاتِكُمْ وَ جِيرَانِكُمْ وَ أَحْسِنُوا جِوَارَ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ وَاصِلُوا[[5]](#footnote-5) إِخْوَانَكُمْ وَ أَطْعِمُوا الْفُقَرَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ فَطَّرَ صَائِماً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئاً وَ سُمِّيَ شَهْرُ رَمَضَانَ شَهْرَ الْعِتْقِ لِأَنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ سِتَّمِائَةِ عَتِيقٍ وَ فِي آخِرِهِ مِثْلُ مَا أَعْتَقَ فِيمَا مَضَى وَ سُمِّيَ شَهْرُ شَعْبَانَ شَهْرَ الشَّفَاعَةِ لِأَنَّ رَسُولَكُمْ يَشْفَعُ لِكُلِّ مَنْ يُصَلِّي عَلَيْهِ فِيهِ وَ سُمِّيَ شَهْرُ رَجَبٍ شَهْرَ[[6]](#footnote-6) اللَّهِ الْأَصَبَّ لِأَنَّ الرَّحْمَةَ عَلَى أُمَّتِي تَصُبُّ صَبّاً فِيهِ وَ يُقَالُ الْأَصَمُّ لِأَنَّهُ نُهِيَ فِيهِ عَنْ قِتَالِ الْمُشْرِكِينَ وَ هُوَ مِنَ الشُّهُورِ الْحُرُمِ‏[[7]](#footnote-7).»

ماه رمضان ماه ضیافت است برای مهمانی، از روایات استفاده می شود که دو مقدمه دارد مثل مهمانی های عادی. پیرایش و آرایش. ناپسندها را می زداید و هم پسندیده ها و زیور آلات را به خودش می بندد . از این روایات استفاده می شود که رجب ماه پیرایش و شعبان ماه آرایش است.انسان با صلوات بر محمد و آل محمد آرایش پیدا می کند آماده می شود برای ماه رمضان که ماه ضیافت الله است در این روایت در مورد نامگذاری ماه های مختلف صحبت شده در مورد ماه شعبان می فرماید « وَ سُمِّيَ شَهْرُ شَعْبَانَ شَهْرَ الشَّفَاعَةِ لِأَنَّ رَسُولَكُمْ يَشْفَعُ لِكُلِّ مَنْ يُصَلِّي عَلَيْهِ فِيهِ » ماه شفاعت نامگذاری شده به خاطر شفاعتی که پیامبر ص می کند البته ماه شعبان آن استغفاری که در ماه رجب است در شعبان هم ادامه دارد روایات متعدد است در مورد ماه شعبان که بحث استغفار ادامه دارد : یک روایت صحیحة السند را می خوانم

« حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَاتَانَةَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع يَقُولُ‏ مَنْ‏ قَالَ‏ فِي‏ كُلِ‏ يَوْمٍ‏ مِنْ‏ شَعْبَانَ‏ سَبْعِينَ مَرَّةً أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَ جَوَازاً عَلَى الصِّرَاطِ وَ أَدْخَلَهُ [أَحَلَّهُ‏] دَارَ الْقَرَارِ.»

الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَاتَانَةَ از مشایخ صدوق است و قابل اعتماد است به جهت مشایخ صدوق بودن.

« كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ» کأن چکی است که می شود نقدش کرد اگر این برگه را به مامورین آتش نشان دهید دیگر آتش نمی برند به ماموران صراط نشان دهید از اجازه عبور از صراط را می دهند به مامورین بهشت بدهید آنها داخل بهشت می کنند.

روایات دیگری هم است.

(ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: 166) أَبِي ره قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ سَبْعِينَ مَرَّةً أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ كُتِبَ‏ فِي‏ الْأُفُقِ‏ الْمُبِينِ‏ قُلْتُ وَ مَا الْأُفُقُ الْمُبِينُ قَالَ قَاعٌ بَيْنَ يَدَيِ الْعَرْشِ فِيهِ أَنْهَارٌ تَطَّرِدُ فِيهِ الْقِدْحَانُ عَدَدَ النُّجُومِ.

« كُتِبَ‏ فِي‏ الْأُفُقِ‏ الْمُبِينِ » جایگاهی در افق مبین برای او قرار می دهند. کتب ای السکنی فی الافق المبین . حضرت فرمودند افق مبین یک صحرایی است قاع یعنی زمین صاف مثلا میدان ، بیابان یک جایی که پستی بلندی ندارد در آن نهرهایی جریان دارد . تطّرد به معنای تجری است . فیه القدحان یعنی در آن قاع و صحرا قدحایی به عدد ستارگان وجود دارد. که بتوان از آب آن نهر استفاده کرد.

این دو دعایی که در ماه شعبان است در واقع عمل به این دو وظیفه ای است که در ماه شعبان است صلوات شعبانیه که صلوات است و مناجات شعبانیه عمدتا استغفار است . ان شالله خداوند هم ما را از گناه پاک کند و هم شفاعت اهل بیت علیهم السلام در این ماه را نصیب ما بگرداند اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوال : کسانی که اون مبنا را داشتند می توان به آنها هم اشکال کرد طبق مبنا می گویند غلات را هم شامل می شود می گویند قیمت دلالت می کند بر اینکه امکان تصرف تکوینی نداشته باشی نه اعتباری. اعتبار را کنار گذاشتند اعتباری که ممکن است ما می گوییم غلات آن زمانی که زکات برش واجب می شود اصلا تصرف درش معنا ندارد تصرف تکوینی.

پاسخ: دو تا مطلب در کلمات آنها قاطی شده یکی: مراد از تمکن چیست آیا مراد تمکن تکوینی است یا تمکن اعتباری این یک بحث است. یکی اینکه مراد از تصرف چی است. بله ممکن است بگوییم مراد از تمکن ، تمکن تکوینی است ولی آن تصرف را اعم بگیریم تمکن، تمکن خارجی باشد یعنی اگر کسی هر دو جهت را بپذیرد هم تمکن را تمکن تکوینی بگیرد نه شرعی. آن تصرفش هم تصرف خارجی بگیرد نه اعتباری اشکال ندارد

سوال: گذشتگان چگونه گرفتند؟

پاسخ: خیلی روشن نیست گذشتگان تمکن از تصرف را باز نکرده اند تمکن از تصرف تعبیری است که در واقع اصل قضیه را شیخ مفید آورده می خواهد بگوید که غایب خصوصیت ندارد اگر غایبی باشد که من بتوانم در آن تصرف کنم به وسیله وکیلم باز آن به منزله حاضر است غایبی باشد که اون اصل قضیه این است که در مورد غایب می خواهد قید بزند می گوید غایبی که در روایات ا ست بحیث لایتمکن از تصرف فیه قید غایب قرار داده اند.

1. وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج۹، ص۹۴، أبواب من تجب علیه الزکاه، باب۵، ح، ط آل البیت. [↑](#footnote-ref-1)
2. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج۳، ص۵۴۲. [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 1)- هكذا في البحار: 97، و في المطبوع و المخطوط و البحار: 96: فيه، و في الوسائل: و انما جعل الأضحى. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 2)- في الوسائل: فاطعموا. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 3)- في المطبوع و المخطوط: و تواسلوا و الظاهر أنّه تصحيف، و في البحار: و تواصلوا. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 4)- من المطبوع و البحار. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 5)- أورد قطعة منه في البحار: 96/ 381 ح 6 و الوسائل: 7/ 230 ح 29 و أورده بتمامه في البحار: 97/ 77 ح 38 و الوسائل: 7/ 381 ح 10 و أخرج قطعة منه في الوسائل: 10/ 174 ح 10 و البحار: 99/ 296 ح 15 عن علل الشرائع ص 437 ح 1. [↑](#footnote-ref-7)